

## وقایع اخیر ایران و مختصات آن

پیمان پیران

به دور از روایات گاه‌ها پر احساس برخی رفقا باید بگویم که از یک منظر رویداد های سیاسی چند روز گذشته ایران و مقاومت توده های مردم، بر محور تلاش برای اعتبار بخشیدن به انتخابات با تعریف امروزی و پدیده ای اجتماعی که محصول انهدام ساخت اجتماعی فتودالی در غرب است، دور می زند. پدیده ای اجتماعی که سرچشمه های مدرن آن در پس انقلاب کبیر فرانسه و آغاز اعتراض همه جانبه علیه اشرافیت و کلیسا می توان یافت، پدیده ای که در سیر پیدایش طبقات جدید اجتماعی و خرده مالکی به منظور دست یافتن قدرت مرکزی و نظم بورژوازی در آن سوی دروازه شهرها کم کم نمایان شد، پدیده ای که نه هدیه قدرت سیاسی به مردم و نه محصول تماس یک قلم بر روی کاغذ سیاه شده مقامات، بلکه حاصل ده ها سال تلاش خونین انسان دوره رنسانس برای عقب زدن رژیم سیاسی و پلیس بوده. انتخابات، ابزاری اجتماعی است در دست طبقات بالا دست جامعه برای حضور و دخالت نمایندگان خود و ایجاد حائل سیاسی به منظور ایمنی طبقاتی و با مسامحه، ممانعت از جنگ مستقیم با طبقه کارگر. با این توصیف و با پرهیز از شاخ و برگ دادن، قابل درک است که تمام آنچه در طول چند سال گذشته در غیاب تلاش جدی توده های مردم و نیروهای مترقی جامعه تحت عنوان مضحک انتخابات سبب ارضا طبقات اجتماعی در ایران می شده، چیزی جز نمود پر ضد و نقیض فرایند ساخت اقتصادی-سیاسی، اجتماعی ایران به علاوه جلب مشروعیت سرمایه مالی نبوده و تعیین آن تنها در پهنه مالکیت ذهنی و روان شناسی اجتماعی ایران قابل بررسی است.

علیرغم این توصیفات و با اشاره به اعتراضات اخیر، می بایست ادامه داد که بر خلاف زرادخانه ذهنی لیبرالیسم دست و پا شکسته ایران، جامعه فعلی، اجتماعی است طبقاتی و بخش هایی از این طبقات با نمایندگان سیاسی خود، امروز بیش از هر وقتی خواستار آزادیهای تازه است و می رود تا در برابر صاحبان انحصار گر قدرت سر بلند کند، گویی تاریخ کند این کشور که تا به حال به ضرورت اجتماعی انتخاب نماینده سیاسی و ریختن برگه های رای برای تعیین سرنوشت خود تا این حد پی نبرده بود، اکنون به تازگی در کار مدلل ساختن آن است تا فرد اجتماعی امروز و فردای ایران بتواند برای خود تصمیم بگیرد و آن گونه که مصلحت می داند، بیاندهش و احساس کند. البته همه این فرایند تنها بخشی از ماجراست. مانند روز روشن است که ایران نه نیجریه است و نه لاگوس و نه غنای دوره استقلال طلبی، که رهبران سیاسی دنیا به علاوه شرکت ها و کارتل های بزرگ مالی در یک دوره در صحنه سیاسی کشوری مانند ایران، تماشگر و بی طرف بنشینند. بخش های مختلف طبقات بالا دست جامعه ایران اعم از بورژوازی صنعتی و طرفداران سرمایه مالی در این کشور به طور حتم از چرخه بازتولید سود دور افتاده اند و تنها راه ارتزاق و بقای خود را حقارت آمیز در دلالتی و احتکار و زد و بند و رانت خواری از قدرت یافته اند. به بیان ساده دیگر یک قطب فرایند سرمایه خود آگاه نسبت به طرف دیگر چرخه بازتولید سرمایه بی تفاوت نیست و اسلام سیاسی متوحش را با همه ویژگی هایش در مقابل خود می بیند. انقلابیگری مشعشع و انتزاعی اخیر نمایندگان سرمایه در ایران، تمامیت قد و قواره ناقص بورژوازی ایران و با کمی تغلل بخش های بی شکل دیگر توده های مردم را نیز به میدان کشید. ادامه اجتناب ناپذیر این وضع به معنای این است که اقتصاد ایران می بایست به اندازه ای جذب بازار جهانی شود که برای مثال سقوط ناگهانی کالای عمده و تک محصولی این کشور به تنهایی شالوده سرنگونی اسلام سیاسی و رژیم می شود که مانع رفتن ایران با همه توان خود به چارچوب جهانی سرمایه داری است و البته که این سرنگونی یک شبه اتفاق نمی افتد. سرمایه و نمایندگان آنچنان به خود اطمینان دارند که با حذف نیروی کار زنده و تلاشش برای تبدیل این تنش به جنگ طبقاتی از تحلیل های، خود و سر دادن شعار های از تاریخ گذشته ای چون جامعه مدنی، حقوق شهروندی و کد سیاسی حقوق بشر! در مقابل توحش اسلام سیاسی با تمام قد و قواره اش به وردی توخالی بدون پایه ای مادی تبدیل می شود. اینجاست که نگارنده لازم می داند جهت تنویر افکار کسانی که بینابین کشمکش های اخیر دست به دامن اخلاقیات شده و شعار عدم خشونت! و اسم رمز همه با هم راسر می دهند، اعلام کند، که ضرورت های تاریخی به صراحت نشان داده که هر گونه فرایند تغییر بنیادین در روابط اجتماعی با نیروی فراهم می آید که اقداماتش زمینه ساز چنین تغییر و تحولی باشد. نیروهایی که صرفا بر

طبل انتخابات در چارچوب نظام فعلی و تجدید شمارش آرا و طرفداری از فلان کاندیدا می‌کوبند، علیرغم بحران‌های پیش آمده حتی اگر سایه علایق سیاسی اشان با نیروهای مترقی جامعه منطبق باشد، با این حال به منظور حفظ نظم متمایل به سرمایه، مفهوم انقلاب و نقش قهر توده‌های مردم علیه پلیس را نه تنها مخدوش کرده و قصد حذف آور آن از واژگان سیاسی را دارند بلکه آگاهانه علیه آن به جنگ برخاسته‌اند. عده‌ای عدم حضور مادی و اتصال به بدنه اجتماعی و متعاقب آن ناکارآمدی سیاسی خود را با فرافکنی مخلوط کرده و انفعال خود را بر شانه‌های احتمال‌گریز ناپذیر! سناریوی سیاه و سفید می‌اندازند و عده‌ای دیگر توده‌های مردم را که انتخابات را به مقام خدایی نرسانده و شی‌واره بدان نمی‌نگرند و اکنون مورد اصابت تسلیحات سرد و گرم پلیس قرار می‌گیرند، به روش‌های توهّم‌آلود و در تاریخ جواب پس داده برخورد مسالمت‌آمیز! ترقیب می‌کنند.

آنچه اشتباهات سیری ناپذیر سرمایه و طرفداران این نظم در پهنه اجتماعی ایران امروز پشت‌خاکریز اسلام سیاسی جستجو می‌کنند، در نهایت بر گرفتن سهم از قدرت سیاسی و دگر بار بدون تحمل هزینه‌های پیش‌آمده، با حفظ چارچوب‌های ولایت فقیه است. این طرز تلقی به هیچ وجه مستلزم تغییر ساختار در نظام حقوقی سیاسی و اجتماعی نیست و همچنان تصمیم‌گیری درباره تولید در دست صاحبان قدرت داخلی و خارجی است. همچنان زیر ضرب قانون ارزش اضافی و بودجه‌ای که صرف دستگاه‌های امنیتی موازی می‌شود، قرار دارند. واقعیت آن است، کار به جایی رسیده که به سادگی حقوق سیاسی و حق رای مردم طبقات پایین دست جامعه نیز به سرقت برده می‌شود.

مارکس:

زمان، مکان تکامل انسان است.

بخش دیگر واقعیت بی‌تخفیف بدین مسئله باز می‌گردد که اگر تا چندی پیش نظام اجتماعی ایران به صورت یک نظام طبیعی و الهی متصور می‌شد و اینکه افراد جامعه یک جز' بی‌اختیار و حتمی آن شناخته می‌شدند، اکنون حتی اگر نحوه زندگی مردم تحت تاثیر روابط پر تناقض و پر چاله مسیر استبداد سرمایه، شخصیت اجتماعی آن‌ها را به قالب بکشد، با این حال قراین نشان دهنده آن است که اعتراضات وسیع میلیونی و تنش اجتماعی بوقوع پیوسته بر سر مطالبات به رسمیت شناخته شده و جدید کیفیتی دگرگونه و خاص به طرز رفتار توده‌های مردم داده است. به بیان دیگر این واکنش مردم در برابر بخش‌های مختلف قدرت سیاسی و نظام انتخاباتی تنگ و محدود ایران که حتی بخش‌هایی از بورژوازی را از دسترسی به حقوق سیاسی محروم می‌کرد، جامعه را از دیدگاه روانشناسی اجتماعی وارد فاز تفرّد و اعطای استقلال کرده

الفئات سیاسی-مذهبی تراوش یافته از بیش از 10 شبکه رادیو تلویزیونی به علاوه هیئت‌های مذهبی و روضه‌خوان‌ها، مراسم نمازخوانی همراه با نصایح غیر فقهی خطبا در مساجد هر محله، تکاپا و سفره‌های خرافه پرستی پهن شده در اکثر منازل خانواده‌های ساکن در کلان‌شهرهای ایران و ادارات جات و ... که توسط دستگاه‌های فرهنگی قدرت (سپاه و بسیج) هدایت می‌شوند، با توجیه سیاس مشکلات جدی مردم و عدم توانایی در کشورداری، قصد مالکیت ذهنی افکار عمومی طبقات مختلف اجتماعی را داشته و دارند. لیکن با گذشت زمان و رو شدن برخی تناقضات جدی تر زندگی، تمام ذائقه‌های شرطی شده روابط اجتماعی و بت‌واره ساخته دست فرهنگ اسلام سیاسی، آن سیر فرهنگی پر زرق و برق و مبتذلی که به بت ولایت فقیه و اسلام سیاسی ختم می‌شد، جای خود را رفته رفته با انگیزش‌های جدید که الزاما نمی‌توانند به نفع کلیت اجتماع نیز باشد می‌دهد. شاید مجازا بهترین وصف این وقایع، خارج شدن کودک از رحم مادر و غیر قابل تصور بودن بازگرداندن آن به رحم باشد. جامعه ایران اعم از طبقات مختلف با وجود شاخص‌های قابل بررسی دیگر تنها با بند ناف به اسلام سیاسی وصل مانده است. در این شرایط ضروری است که نه تنها تفرّد روانی جامعه معترض و رگه‌های رو به جلوی خود آگاه بورژوازی را با گسست از معیارهای غیر انسانی و متوحش اسلام سیاسی تقویت کرد بلکه جایگزینی آن با نتایج دیالکتیک آزادی و در نبود احزاب سیاسی مترقی دفاع از سکولاریسم و حتی خلاقانه ترین حرکت مترقی توده‌های مردم را با اجتناب از شعائر دینی مورد حمایت قرار داد. بدون شک این جنگ بر سر سهم بیشتر سرمایه و نیروی کار زنده با تغییر در توازن سیاسی پایان خواهد یافت. سیر انسانی و متکامل این کنش نه در گرو انداختن فرش سرخ ولایت فقیه برای میر حسین موسوی یا کربوبی بلکه تاکیدا بر کردن شکاف فلسفه آزادی و واقعیت از طریق حمایت از قهر مردم و جنگ طبقاتی است.